

## افاضات و اضافات مدیریت شهری در «سامان‌دهی» چهارباغ عباسی

مازیار اخوت

فرازهایی از صحبت‌های مدیر محترم چهارباغ عباسی در گفتگو با خبرنگاری مهر (تاریخ ؟) با تیتراژ «برگزاری موسیقی خیابانی در محور چهارباغ عباسی ممنوع است» منتشر شده است. البته در صحبت‌های ایشان حرفی از ممنوعیت نیست و امیدواریم که این تیتراژ فقط یک تکنیک رسانه‌ای باشد! با این حال حرف‌های مدیر محترم بهانه‌ی مناسبی است برای درد دل (اسمش را بگذارید درد دل فرهنگی!) نه فقط پیرامون موسیقی خیابانی و نه فقط خطاب به ایشان، بلکه دردهایی فراتر از این موضوع و این مقام. جناب مدیر فرموده‌اند:

«در راستای افزایش نشاط اجتماعی، برنامه‌های مختلفی در محور چهارباغ عباسی اصفهان صورت می‌گیرد». (خدا به خیر کند!)

«اجرای موسیقی خیابانی در این خیابان، در اجرای رسالت‌گذر فرهنگی چهارباغ خدشه وارد کرده است و بر این اساس اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی در حال سامان‌دهی فعالان این حوزه است». («سامان‌دهی دست‌فروشان» را که در جریان هستید؟)

«سامان‌دهی موسیقی خیابانی در گذر فرهنگی چهارباغ عباسی می‌تواند از مسائل حاشیه‌ای که دور از شأن این محور است ممانعت به عمل آورد».

«جراهای تئاتر و مراسم‌های برگزارشده در محور چهارباغ به صورت محدود انجام می‌شود و تأثیر منفی بر نمایش‌های اجراشده در سینماهای چهارباغ عباسی نخواهد گذاشت».

نگارنده از آن‌جا که یکی از شرکت‌کنندگان در نشست «اقتصاد فرهنگ و هنر در چهارباغ عباسی» (در محل کتابخانه مرکزی اصفهان، مورخ ) بوده، لازم می‌داند از هر گونه همراهی و همسویی با نگرش، عملکرد و سخنان مدیر چهارباغ عباسی (که برگزارکننده‌ی این نشست بودند)، در مصاحبه با خبرنگاری مهر اعلام برائت کند! اعلام ممنوعیت برای «موسیقی خیابانی» در «گذر فرهنگی چهارباغ عباسی» (عنوانی خودساخته توسط مدیریت شهری و سازمان‌های تصمیم‌گیر)، نشانه‌ای دیگر است از فاصله‌ی حاکمیت شهری با جامعه‌ی مدنی. و نشانه‌ای از بسیار فاصله‌ها فراتر از جناح‌بندی‌های مرسوم.

طوری از «موسیقی خیابانی» حرف می‌زنند انگار از یک جرم خیابانی حرف می‌زنند. «گذر فرهنگی» چه نوع گذری است که اجرای موسیقی به صورت خودجوش و بدون مزاحمت برای دیگران در آن جایی ندارد؟ «فرهنگی» از نظر سازمان‌های رسمی که خود را مالک مطلق فضای عمومی می‌دانند، به چه معناست؟ بیایند تعریفش کنند و ویژگی‌ها و شرایطش را شفاف بیان کنند تا بدانیم این «مدیریت» و این حاکم شهر چه دیدگاهی دارد و آبشخورش کجاست. و چرا در آن نشست که مدیر محترم هم حضور و فرصت صحبت داشتند این ممنوعیت یا «سامان‌دهی» را اعلام نکردند؟ و اگر ممنوعیت از طرف سازمان دیگری است، چرا مدیر چهارباغ عباسی باید سخنگویش باشند؟

آیا فرهنگ غالب و «مهندسی» شده توسط سازمان‌های دولتی و عمومی که ظاهراً بر اساس «نقشه‌ی مهندسی فرهنگی کشور» تعریف شده، باید مانع شکل‌گیری خُرده‌فرهنگ‌های خودجوش و بی‌آزار در فضای عمومی شود؟ یا این که این هم وجهی از اصلاح‌طلبی است و ما نمی‌دانیم؟! آیا قصد از این ممنوعیت‌ها و «سامان‌دهی» و آن «مهندسی»، این است که جزء به جزء فعالیت‌ها و رفتارهای عرصه‌ی چهارباغ را حاکمان برنامه‌ریزی کنند و آن «نشاط اجتماعی» را به شهروندان هدیه دهند؟! اگر ما نه آن خط‌کشی‌های ممنوعه را بخواهیم و نه آن نشاط برنامه‌ریزی‌شده‌ی بلندگودار را، باید چه کار کنیم و داد خود به کجا بریم؟ چرا دست از سر این فضای شهریِ مظلوم که چندین سال است دست حاکم شهر است بر نمی‌دارند و نمی‌گذارند نفسی بکشد؟ شما بگذارید فقط نفس بکشد، نشاطش پیشکش!

اگر هدف از این محدودیت‌ها و «سامان‌دهی»، برنامه‌ریزی فرهنگی برای شهر است لااقل حداقل‌های روش‌شناسی‌اش را بدانیم و به کار بندیم. از ارکان اصلی برنامه‌ریزی فرهنگی، یکی «تنوع فرهنگی»<sup>۱</sup> و دوم «سرزندگی فرهنگی»<sup>۲</sup> است که در سیاست‌های کلان تا خرد ما، از کشوری تا شهری، غایب است. هدف از برنامه‌ریزی فرهنگی شهر دستیابی به چشم‌اندازی از شهر است که ضمن انطباق با ساختارهای اجتماعی فرهنگی حاکم بر سرزمین، پاسخگوی نیازهای قشر نوجوان جامعه‌ی شهری، اقشار اجتماعی متنوع، مطالبات اجتماعی فرهنگی جدید و سبک‌های مختلف زندگی باشد. «گوپی» به درستی بر این نکته تأکید دارد که برنامه‌ریزی فرهنگی از یک سو «گفتمانی رسمی در قالب برنامه‌ریزی قانونی» ایجاد می‌کند و «از سوی دیگر راهی غیررسمی و پر انرژی بر اجتماع‌های مشتاق به مشارکت در حفظ و توسعه‌ی هویت‌های فرهنگی یک ناحیه می‌گشاید»<sup>۳</sup>. در این نوع برنامه‌ریزی فرهنگی، اجتماع‌های خودجوش می‌توانند حافظ بقای هویت‌های فرهنگی پیش از خود و عامل شکل‌گیری هویت‌های تازه باشند. هویت‌هایی که هر شهری برای بقا و توسعه به آن نیاز دارد. هویت فرهنگی فقط سایه‌های باقی‌مانده از تاریخ شهر نیست که به‌خصوص در این مرز و بوم به هزار افسانه آغشته است و معمولاً به نازل‌ترین شکلی به زمان حال احضار می‌شوند؛<sup>۴</sup> و نه آن محصولاتی است که از طریق «مهندسی فرهنگی» و از راه بلندگوها به خورد شهروندان داده می‌شود. بخشی از هویت فرهنگی، آن رفتارها و فعالیت‌هایی است که متعلق به اکنون است و هم ایجاد تعلق می‌کند. و نمونه‌اش همین فعالان «موسیقی خیابانی» یا نمایش خیابانی که مدیریت شهر و اداره کل فرهنگ و ارشاد و سایر سازمان‌های معلوم و نامعلوم قصد سامان‌دهی آنان را دارند. اگر هدف، واقعاً ایجاد «نشاط اجتماعی» است، چه نشاطی بهتر از آنچه که از درون جوشیده و جاری شده، در لحظه شکل می‌گیرد و تماشاگر خود را نیز یافته است؟ این نشاطی که اغلب بدون بلندگو و صمیمانه است آزارش تا چه حد و به کجاست که باید «سامان‌دهی» شود؟ جایی را تنگ کرده است یا چون مویه نمی‌کند، حضورش صلاح نیست؟ یا جرمش جمع کردن آدم‌ها به دور خود فقط برای چند دقیقه خوش بودن (زبانم لال!) است؟ اجرای موسیقی خیابانی که فقط یک نمونه است از رفتارهای خودانگیخته در فضاهای شهری، نوعی «حق به شهر» و حق تولید فضا است و اتفاقاً بی‌آزارترین و غیرسیاسی‌ترین مصداق حق به شهر است.

<sup>۱</sup> - cultural diversity

<sup>۲</sup> - cultural vitality

<sup>۳</sup> - ناصرالدین غراب / اصول و مبانی برنامه‌ریزی فرهنگی / سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌های کشور / بهار ۹۰ / ص ۲۳

<sup>۴</sup> - مثل طرح شهرداری برای محور میانی چهارباغ که بدون توجه به انتقادات و اعتراض‌ها به سرعت در حال اجراست.

باعث تأسف است که مدیریت شهری چون اصفهان (با نام بی‌مثمای «شهر خلاق»)، بخشی از قشر خلاقش را فراری می‌دهد یا به تعبیر خود «سامان‌دهی» می‌کند. نوعی «ویرانگری خلاقانه» به قول هاروی. چطور می‌توان خلاق بودن این شهر را باور کرد در حالی که در بسیاری از تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌هایش در حوزه‌ی مدیریت شهری، چه در زمینه‌ی عمرانی و چه فرهنگی و غیره، نه خبری از حضور و مشارکت کنشگران عرصه‌های مختلف هست و نه بویی از خلاقیت در اتفاقاتی که هر روز شاهدیم، استشمام می‌شود؟

فضای شهری مطلوب ارزش‌آفرین است نه این که ارزش‌هایی از پیش برای آن تعریف شده باشد و ساده‌لوحانه خیال کنیم که شهر همچون موجودی گوش‌به‌فرمان از ارزش‌های تعیین‌شده تبعیت می‌کند. فقط لازم است منابع فرهنگی شهر را فراهم کنیم. جامعه خودش ارزش‌ها را پیدا یا خلق می‌کند. فعالان غیررسمی حوزه‌ی فرهنگ و هنر که جایی برای عرضه و فعالیت رسمی ندارند، مناسب‌ترین مکان برای آن‌ها فضای عمومی شهری است. و این فضا بهترین مکان برای برون‌ریزی داشته‌های شهروندی و فرهنگ شهری است.

چهارباغ عباسی محل تلاقی سرمایه‌های اجتماعی است و می‌تواند باشد. همچنان که امروز نهادهای مذهبی و سازمان‌های دولتی و عمومی بلندگوی خود را در این فضای شهری دارند و حضورشان عیان است؛ جمع‌ها، گروه‌ها و خرده‌فرهنگ‌های خودجوش و غیررسمی هم حق حضور و نمایش خود در فضای عمومی را دارند. در این صورت است که آن تنوع و سرزندگی فرهنگی اجتماعی اتفاق می‌افتد. و لازمه‌ی این اتفاق نوعی مسامحه به نفع شهر و مصالحه با خواسته‌های شهروندی است. دوران‌های طلایی چهارباغ، در طول تاریخ چهارصد ساله‌ی این خیابان، مصداقی است از همین تنوع و سرزندگی خودجوش و برنامه‌ریزی‌نشده؛ چه در دوران معاصر و حتا در مقاطعی از دوره‌ی صفوی. به شهر نگاه کنید که راه خود می‌رود. از مدیریت شهری این انتظار هست که ببیند شهر و فضای عمومی‌اش چه می‌خواهد نه این که چه باید بخواهد. مقاومت در مقابل خواسته‌ها و مطالبات به حق، نه به نفع مدیریت فعلی و جناح مربوطه است، و نه به نفع شهر و این مردم آسیب‌دیده از یکسوت‌نگری و تحکّم.